



روایت دیدار مردم آذربایجان شرقی با رهبر انقلاب؛ از شعار تا شرافت

در این گزارش روایتی از آغاز تا پایان دیدار مردم آذربایجان شرقی به مناسبت ۲۹ بهمن ماه با رهبر معظم انقلاب را می‌خوانید.

در این گزارش روایتی از آغاز تا پایان دیدار مردم آذربایجان شرقی به مناسبت ۲۹ بهمن ماه با رهبر معظم انقلاب را می‌خوانید.

خبرگزاری مهر، گروه استان‌ها- زهرا ژرفی مهر: از تبریز آغاز شد، اما مقصد فقط تهران نبود. مقصد، لحظه‌ای بود که هزاران دل، هم زمان ایستادند؛ لحظه‌ای که حسینی‌ام خمینی(ره) به احترام مردی که رهبری را نه در فاصله، که در همدلی معنا کرده است، به شگفتی ایستاد. ۲۸ بهمن ۱۴۰۴، برای مردم آذربایجان شرقی، فقط یک دیدار نبود؛ تداوم همان تاریخی بود که از ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ آغاز شده بود.

دیداری که از جاده شروع شد

عصر بیست و هفتم بهمن حال و هوای شهر، شبیه قبل از یک تصمیم بزرگ بود. وقتی سوار اتوبوس شدیم، کسی بلند حرف نمی‌زد. هرکس چیزی را در دلش مرور می‌کرد. انگار همه می‌دانستند فردا، فقط تماشا در کار نیست؛ بلکه حضور در میان غوغا است.

اتوبوس که از شهر فاصله گرفت، چراغ‌ها صورت‌ها را نیمه روشن می‌کرد. همه چیز در تبریز پشت سر می‌ماند، اما غیرت تبریزی، هم سفر ما بود. هرچه جلوتر می‌رفتیم، حس می‌کردم این جاده، فقط آسفالت نیست؛ امتداد حافظه جمعی ماست.

سپیده که زد، کنار امامزاده طاهرایستاده بودیم هوای صبح، سرد اما زلال بود. مزار شهدا آرام گرفته بود؛ آن قدر آرام که آدم ناخودآگاه صدایش را پایین می‌آورد. نماز صبح را همان جا خواندیم. این توقف کوتاه، انگار خطی میان دیروز و امروز بود.

دوباره راه افتادیم. اتوبوس‌ها یکی یکی به هم می‌پیوستند. پلاک‌ها فرق داشت، مقصد یکی بود. تهران کم‌کم بیدار می‌شد. میدان آزادی، همیشه نماد رفت و آمد است، اما آن صبح، نماد آمدن بود؛ آمدن مردمی که با دلشان آمده بودند.

ساعت ۸:۳۰ صبح ۲۸ بهمن، وارد حسینی‌ام خمینی(ره) شدیم. جایی که دیوارهایش سال‌هاست شاهد لحظه‌های مهم این ملت‌اند؛ اما هر بار، تازه از گذشته است.

روایت آدم‌ها؛ دل‌هایی که با هم رسیدند

در راه تا جایگاه، گفتگوها خودشان شروع می‌شدند. یک کودک به اسم طاهرا طلوعی پرچم کوچکی در دست داشت. پرسیدم چرا آمده‌ای؟ گفت: مامانم گفت آقا دوستدار بچه‌هاست. می‌خوام از نزدیک ببینمش مادرم.

یک نوجوان بنام اسماء تیرانداز، ساکت‌تر بود. گفت اولین بارش است می‌آید و می‌گوید برای این دیدار با رهبری ۵ شب است که از سر شوق نخوابیدم تا لحظه دیدار برسد.

شعارها کم‌کم اوج می‌گرفتند. صداها از دل جمعیت بالا می‌آمد، بی‌تمرین، بی‌دستور و آخرین و نزدیک‌ترین شعار به ورود حضرت یار، ای پسر فاطمه، منتظریم بیایی، بود.

صبوری جمعیت، خودش یک پیام بود. کسی عجله نداشت. همه می‌دانستند این انتظار، ارزش صبر دارد. قلب‌ها پر بود از آلاله‌های انقلاب؛ همان گل‌هایی که سال‌هاست از خاک آذربایجان روییده‌اند.

روایت دیدار مردم آذربایجان شرقی با رهبر انقلاب؛ از شعار تا شرافت

لحظه ورود؛ وقتی حسینی‌ام ایستاد

با ورود رهبر انقلاب، حسینیۀ فقط شلوغ نشد؛ ایستاد.

کف زدن ها، صلوات ها، اشک هایی که بی صدا سرازیر می شدند. زمان، چند ثانیه مکث کرد. این جا، دیدار فقط دیدن نبود؛ پیوند بود.

پیش درآمد سخن؛ صdahایی از ایمان و تجربه

پیش از بیانات، علیرضا سلطانی شعری انقلابی خواند. شعر، فقط کلمه نبود؛ فریاد آرام نسلی بود که هنوز به فردا ایمان دارد.

پس از او، کریم ارسلانی، مبارز قدیمی انقلاب، پشت تریبون ایستاد. نطقش کوبنده؛ شفاف و بی تعارف بود. از مسیر انقلاب گفت، از هزینه ها، از ایستادن و تجربه، در صدایش موج می زد.

اجرای گروه سرود نوجوانان، تصویر آینده بود. صدایی جمعی از نسلی که ادامه راه را نه با شعار، که با باور می خواند.

سخنان رهبر انقلاب؛ داغ، عدالت و هشدار

رهبر انقلاب سخن را با یاد داغی تازه آغاز کردند. از حوادث دی ماه گفتند؛ از خون هایی که بر زمین ریخت و دل ها را سوزاند. تأکید کردند؛ ما داغداریم، ما عزاداریم. این جمله، فقط خبر نبود؛ همدردی بود.

ایشان با نگاهی دقیق، جان باختگان این حوادث را به سه دسته تقسیم کردند.

نخست، مدافعان امنیت و سلامت نظام؛ نیروهای انتظامی، بسیجی، سپاهی و همراهانشان که جان دادند و در شمار برترین شهدا هستند.

دوم، رهگذران بی گناه؛ مردمی که در خیابان های شهر، بی آنکه نقشی در فتنه داشته باشند، قربانی شدند و به شهادت رسیدند.

سوم، کسانی که فریب خوردند؛ بی تجربه بودند، سادگی کردند و همراه فتنه گران شدند، اما پشیمان شدند و حتی نامه نوشتند و طلب حلالیت کردند.

رهبر انقلاب تأکید کردند که به جز سردسته ها، کودتاچی ها و کسانی که از دشمن پول و سلاح گرفتند، بقیه فرزندان این ملت اند. برایشان طلب رحمت و مغفرت کردند و گفتند مسئولان به درستی آنان را شهید محسوب کردند. این نگاه، مرز روشنی میان عدالت و انتقام ترسیم می کرد.

در بخش دیگری از سخنان، هشدار روشنی خطاب به دشمنان و مزدوران داده شد. فتنه، بی هزینه نمی ماند. آنان که آشوب و خشونت را ترویج می کنند، نتیجه کار خود را خواهند دید. پیام روشن بود. این ملت، حافظه دارد و این نظام، محاسبه می کند.

واکنش مردم؛ فهم مشترک

هر بار که سخن به نقطه ای حساس می رسید، واکنش مردم یکدست بود. کف زدن ها، صلوات ها، تکان دادن سرها، همه و همه به یک نقطه اشاره داشتند و آن عزت ایران عزیزمان بود. نه هیجان کور، نه سکوت سرد؛ فهم مشترک خطابه عظیم به دشمنان انقلاب بود.

اینجا، فاصله ای میان گوینده و شنونده نبود. مردم، خودشان را در این روایت می دیدند.

روایت دیدار مردم آذربایجان شرقی با رهبر انقلاب؛ از شعار تا شرافت

پایان دیدار؛ آغاز خاطره

با پایان سخنرانی، حسینیۀ دوباره پر از صدا شد. کسی عجله نداشت که برود. انگار همه می خواستند چند ثانیه بیشتر این فضا

را نگه دارند.

در راه بازگشت، تهران آرام تر می شد. غروب، رنگ ملایمی روی شهر می پاشید و من، به عنوان یک دختر تبریزی، فهمیدم این دیدار، فقط یک برنامه نبود. اولین خاطره دیدار رهبری برای من، در همین غروب ثبت شد.

این دیدار تمام شد، اما اثرش باقی ماند بعضی روزها، در تقویم نمی مانند؛ در حافظه می مانند و خطاب به آنان که بیرون از این جمع، هنوز خیال می کنند می شود با فتنه و مزدوری آینده ساخت، این جمله از دل همین روایت بلند می شود، آن که باد بکارد، طوفان درو خواهد کرد.